

تعریضی بر باباطاهر عریان

دکتر عباس خالصی شیرازی

□ تعریضی مؤدبانه بر دوبیتی معروف عارف و شاعر نامی حضرت مولانا باباطاهر عریان که فرمود:

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آن چه را جانان پسندد
این گفتارها که از اوج مقام تسلیم و رضاست، مناسب یکی از منازل سیر و سلوک و مراتب والای عرفان است که در گفتار سایر عرفا و شعرا نیز نمونه‌ی آن را زیاد داریم. از جمله در دیوان لسان الغیب خواجه‌ی شیراز. اما اگر به فحوای این دوبیتی قدری تأمل کنیم، درمی‌یابیم که شاعر در بیت دوم و نتیجه‌گیری در مصرع آخر چنین فرموده است که هر چه پیش‌روی عارف سالک پیش آید، بدان راضی و خشنود است چه جدایی و هجران باشد، چه وصل! که به هر حال همان‌طور که اشاره شد حالی و مقامی بالا و مرتبتی والا است - اما باید دانست که سرمنزله‌ی غائی و مقصد عالی سالک قرب و وصال است و نهایت مطلوب و هدف او این است.

درست است که برای نیل به این هدف عالی و نهایی سالک در مسیر راه‌مراحلی را باید بپیماید و هر صعوبت و دشواری، هر تلخی و نامرادی، هر مانع و رادعی حتی درد حرمان و هجران و فراق را به جان و دل پذیرا باشد و تحمل کند، اما در عین حال با صبر و شکیبایی دست از تلاش برنمی‌دارد تا بالاخره به سر منزل مقصود و مطلوب واصل گردد. و الا صرف هجران برای هجران، و تحمل درد فراق بدون شوق

وصال و رهیافت به سوی کمال و قرب معبود و معشوق به خودی چه حاصل؟! - اگرچه تمرین ارزشمندی است در مقام تسلیم و رضا - اما ابتر و بی‌نتیجه می‌نماید! مرا امید وصال تو زنده می‌دارد و گرنه هر دم از هجر توست بیم هلاک حتی در مسیر عشق مجازی هم همین است - پسندیدن و تحمل همه‌ی دردها، رنج‌ها، هجران و فراق‌ها به امید وصل است، ولو آن که عاشق نهایتاً به هر دلیل به وصال معشوق نرسد و در این راه فروماند! اما هجران به خاطر هجران نه! چرا که بدین گونه، هدف و غایت مطلوب و معقولی را در پی ندارد، مگر به امید وصل. ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد، آن چنان دشوار نیست سعدی

غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست
جز این خیال ندارم خدا گواه من است
حافظ

باغ بهشت و سایه‌ی طوبی و قصر و حور
با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
حافظ

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
حافظ

غوغای عارفان و تمنای عاشقان
حرص بهشت نیست که شوق لقای توست
حافظ

و ده‌ها بیت دیگر از عارفان و شاعران صاحب‌دل در این مقوله که جملگی هوای قرب دوست را می‌طلبند و در این راه شوق بهشت و بیم آتش دوزخ را به هیچ

نشانند و این‌گونه باور دارند که:

از در خویش خدایا به بهشتم نفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
بنابراین غایت مطلوب در طریق سیر
الی الله به حق نیل به قرب وصال اوست
نه صرفاً تحمل هجران و درد فراق او!
فرا تر از همه‌ی این گفتارها و پندارها،
گفتار سرسلسله‌ی عارفان جهان حقیقت،
حضرت مولی‌الموالی علی ابن ابیطالب
است که اگر گفتار پر مغز و معنای این
عاشق صادق در این مقوله نبود شاید دیگر
عرفا و شعرا آن گونه که اشاره شد به این
نکته والا نمی‌پرداختند! آری اوست که در
فرازی از دعای عارفانه و ادیبانه و
حکیمانه‌ی کمیل پس از رازها و نیازها -
شرح دلدادگی و دل‌بردگی‌ها و
عشق‌بازی‌های عارفانه و عالمانه خود به
پیشگاه حضرت معبود - خاضعانه و
خاشعانه و خالصانه چنین عرضه می‌دارد:
«فهبنی و سیدی و مولای و ربی،
صبرت علی عذابک، فکیف اصبر علی
فراقک و هبنی صبرت علی حرّ نارک
فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک...»

خدای من، مولا و آقا و مربی من، گیرم
که بر عذابت صبر کردم، پس چگونه توانم
بر فراق و جدایی تو صبر و شکیبایی کنم؟
خدایا گیرم که آتش سوزان جهنم تو را
تحمل نمودم؟ چگونه یارای چشم‌پوشی و
محرومیت از کرامت تو را تحمل توانم کرد؟
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
حکایتی‌ست که از روزگار هجران گفت:
پس هدف، نیل به آستانه‌ی قرب و
وصال معشوق است و معبود - نه شوق
بهشت است و نه هراس جهنم. نه سوختن
و ساختن در تب و تاب درد هجران و
حرمان و راضی‌بودن و ماندن در این وادی!

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
 با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
 دمی گوش به بخشی از مناجات سالک
 راستین راه حق خواجه عبدالله انصاری فرا
 دهیم که می فرماید:
 الهی، چون آتش فراق داشتی، به آتش
 دوزخ چه کار داشتی؟
 الهی تا سه چیز بشناختیم، هول سه
 چیز از ما بشد:

تا زهر دوری تو و فراق از تو بشناختیم،
 تلخی دوزخ فراموش شد!
 تا عیش محبت با یاد و ذکر تو
 بشناختیم، عیش بهشت فراموش شد!
 تا بهای نزدیکی قرب تو بشناختیم، هول
 عرصت فراموش شد. و بالاخره سروده‌ی
 تعریض گونه این بنده بر دو بیتی حضرت
 باباطاهر به استناد و پشتوانه‌ی مراتب فوق:

شنیدم عارفی صاحب کمالی
 یکی سوت‌دلی شوریده‌حالی
 همی می‌رفت و می‌نالید و می‌گفت
 به هر بوم و بر و در هر مجالی
 « یکی درد و یکی درمان پسندد
 یکی وصل و یکی هجران پسندد
 من از درمان و درد و وصل و هجران
 پسندم آن‌چه را جانان پسندد»

ولی من با هزاران عذرخواهی
 بگویم نکته‌بی‌خواهی نخواهی
 پسندم درد و درمان را ز جانان
 نهم در پای او جمله سر و جان
 به راه عشق گر جان برفشانم
 ز هجران گر که جان بر لب رسانم
 همه سهل است گر در دل امید
 به روز وصل باشد یا نویدی

فراق و هجر و حرمان بردن آری
 به سر گر شوق وصل یار داری
 نوازد گر بی‌آزاد رضایم
 به کوی وصل او چون «مرتضایم»
 که می‌فرمود ای جانانه جانان
 مرا مقصد تویی هم درد و درمان
 بسازم گر بسوزی روزگارم
 به گرد آتشت صبر و قرارم
 ولیکن در فراق کی توانم؟
 دمی سازم، که بر آن ناتوانم
 مرا آن دم بگو هرگز مبادا
 که روگردان شوی از من خدایا
 تو خواهی گر بسوزانی، بسوزان
 مرا در آتش قهرت نه «هجران»
 علی را گفت نغز و عارفانه
 نگنجد در سیاق این ترانه



خوی خوش فردوسی

روز ۲۵ اردیبهشت هر سال، روز بزرگداشت فردوسی است. به این مناسبت بر آن شدم تا با عنایت به مفهوم مخالف «خوی بد»ی که فردوسی به دقتی طوسی نسبت می‌دهد از خوی خوش فردوسی یاد کرده باشم. فردوسی در مجالس یا بزم‌های هفت‌گانه‌ی انوشیروان، از قول بزرگمهر خوی خوش را به تفصیل شرح داده است. به علاوه فردوسی در اوایل شاهنامه در حق دقتی گفته است:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتنش خوب و طبعش روان

جوانیش را خوی بد یار بود

ابا بد همیشه به پیکار بود

بدان خوی بد جان شیرین بناد

نبود از جهان، دلش یک روز شاد

بسیاری از اهل تحقیق، با عنایت به این که در همه‌ی متون

قدیمی - حتی در بعضی نسخ شاهنامه در بیتی مستقل - آمده

است که دقتی به دست یکی از غلامان خود کشته شد «خوی

بد» را به غلامبارگی تفسیر کرده‌اند. نیز از آن‌جا که شعری دیگر که به احتمال قوی از آن فرخی سیستانیست و ناظر به عشق‌ورزی شاعر به مردی سپاهی و لشکری‌ست در بعضی منابع به دقتی، هم نسبت داده شده است آن شعر را مؤید این «خوی بد» (= عمل شنیع) دانسته‌اند:

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت

هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

(دیوان فرخی، چاپ دبیرسیاقی، ۱۳۳۹، ص ۲۰۸)

اما حق آن است که «خوی بد داشتن» که ظاهر کلام

فردوسی است. ابتدا و اصلاً ربطی به غلامبارگی و امردبازی

ندارد. معنی سخن فردوسی بیش از این نیست که دقتی، جوانی

عصبانی مزاج، تندخوی و کم‌تحمل بوده است و تنها از رهگذر

چنین تفسیری، مصرع «ابا بد، همیشه به پیکار بود»، قابل فهم

می‌شود. به این معنی که این دقتی کج خلق و شدیدالتأثر، هر جا

که از هر کسی، بدی و کژی می‌دید آن را برنمی‌تافت و با آن به

جنگ و پیکار برمی‌خاست. به همین دلیل است که فردوسی چند

بیت بعد در حق دقتی دعا می‌کند که:

بیفزای در حشرجه ورا

خدایا، ببخشا، گناه ورا